

انتقاد مکتب

چندی پیش سومین مجموعه اشعار فروغ فرخزاد بنام «عصیان» نشر یافت. مقاله زیر بدین مناسبت نوشته شده است.

ارزیابی شعر فارسی دوره معاصر، یکی از مهمترین فصول تاریخ ادبیات ایران بشمار میرود. زیرا در هیچ دوره ای در ظرف نیم قرن اینهمه آثار مختلف با شیوه های گوناگون در شعر ما بوجود نیامده است. آنها که در دوادین شعراء فارسی زبان امان نظری کرده اند مسلماً متوجه این نکته شده اند که باوجود سبکهای مختلفی که در شعر فارسی در طول ده قرن از رودکی تا قاضی بظهور رسیده، در ماهیت و هدف و قالب شعر تغییر و تطور عمیقی رخ نداده است. تنها اشعار منسوقان حاوی نکات و مفاهیم خاصی بود و هدف مشخص و معینی را تعقیب میکرد. وگرنه اکثر قصائد یگان با تغزل و تشبیبی شروع میشود و بمدح و مدوحی خاتمه می یابد. غزلها همه يك لحن و يك زبان، معشوقکاتی را بزیبائی می ستایند و با کلماتی حساب شده و قراردادی بیوفائی و سنگدلی و پیمان گسلی آنان را بیان میکنند. این دلبران همه قلمی سرو و ابروانی کمان و مژگانی چون تیر و میانی چون موی ولبی مانند لعل و رخی همپایه گل و دندانی رنگ دروگوهر و چشمانی غیرت نرگس و موی هم رنگ و هم بوی نافه مشک دارند.

نصایح و اخلاقیات چه در شعر آنها که نصیده گفته اند و چه آنان که مثنوی ساخته اند از يك منبع سرچشمه میگیرد، از يك منبر وعظ میشود، منتهی آنچه در مجموع این اشعار ارباب ذوق سلیم را بطرب می آورد و عقول و افهام را حیران می سازد، انتخاب کلمات و بکار بردن آنها بجای خود و خلاصه همان چاشنی خاصی است که از آن به فصاحت متکلم و بلاغت کلام تعبیر میشود. در شعر قدیم فارسی چندتن معدود مقتدی شده اند و گروهی بشمار باقتناع و استقبال از آنان پرداخته اند. این وضع قرب هزارسال یعنی تا اوان مشروطه بظاهر موج و متحرك و بیاطن جامد و راکد ادامه داشت.

ظهور فکر مشروطه خواهی نقطه تحولی در شعر و ادب پار ساست و میتوان انواع شعر فارسی را در مدت این نیم قرن اخیر بطور خلاصه بدین طریق فهرست کرد:

الف. اشعار وطنی: در اوانی که صحبت آزادی در دهانها افتاد هم آهنگ با مقالاتی که در جراید نوشته میشد و سخنهایی که در معابر و یا بر منابر گفته میشد، شعرانی نیز برخاستند که اشعار خود را وقف تحريك و تشویق مردم ساختند. موضوع این اشعار بیشتر برانگیختن غرور ملی و یاد از دوران مجد و عظمت ایران باستان و بیان

ضعف و سستی و شکست ملك و ملت ایران در اواخر دوره قاجاریه و نیز انتقادی نرم و ملایم از وضع دولت و دیوانهای حکومتی بود.

و چون کر و فر مبارزات آغاز گشت سرودن قصائد و غزلهایی در ستایش سران جنبش ورنانهایی دلگداز برای شهدای وطن نیز متداول گشت.

این مواضع گاه در قالب قصائدی فخیم و یا غزلها و مستزاد هائی دل انگیز بسبک و شیوه قدما در همان وزن و قافیه با همان لغات و ترکیبات سروده میشد. برای نمونه میتوان قصاید بهار و ادیب الممالک را ذکر کرد. مثلا فرخی پس از يك جنگ محمود را با سایش و نشاط، بپاده گساری و لعب میخواند:

ترکش ای ترك بیکسو فکن و جامه جنگ
جنگ برگیرونه درقه و شمشیر از جنگ
وقت آن شد که کمان افکنی اندر بازو
وقت آنست که بنشینی و برداری جنگ.

و بهار از همین قصیده برای شوراندن مردم علیه محمد علیشاه هنگام حمله او بتهران استقبال میکند. گاه علوم انسانی و مطالب می فرو هل زکف ای ترك و بیکسو نه جنگ جامه جنگ فرو پوش که شد نوبت جنگ باده را روز بیفرد ببه باده ز دست جنگ را نوبت بگذشت ببه جنگ ز جنگ.. از بر دوش تفنگ افکن و آسوده گذار لختی آن دوسرزلف سیه غالیه رنگ نه که آن زلف تبه گردد از گرد مصاف نه که آن روی سیه گردد از دود تفنگ. و سپس ابیات مهیج و غرور انگیز قصیده خود را بدین بیت می کشاند:

تا جهان است بود دولت مشروطه بپا
جیش ما غالب، شاهنشاه ما با فرهنگ...
صبغه مشخص اینگونه اشعار تحریض بدوست داشتن ایران و فداکاری بخاطر سربلندی آنست.
و گاهی برای آنکه عامه مردم بهتر

بخوانند و دریابند و از برکننده همین موضوعات در اشعاری ساده و خوش وزن و عامیانه با همان لغات متداول سوقه سروده میشد. برای مثال میتوان اشعار اشرف الدین الحسینی صاحب روزنامه نسیم شمال و همکاران او را یاد کرد.

اشرف در تمام جریانات و وقایع زمان خود وارد شده و چون پای بندفتون ادبی نبوده اشعارش متنوع و مطالب بسیاری را در بردارد. او در تمام شئون زندگی اجتماعی مداخله میکند:

بفرنگی ما بها میتازد، بابیان طنز آمیزی «فنا تیک» های خشک مغز را انتقاد میکند، دختران را بدرس و هنر تشویق میکند، بچوانان درس وطن پرستی و شهامت میدهد، از جنگ و صلح سخن میگوید، علل پیشرفت اروپائیان را شرح میدهد و تا اعماق اجتماع غور میکند، حتی از گرانی قند و کمیابی نان و کثیفی آب سخن میراند.

و بالاخره در بیان و تشریح این موضوعات گاه سخنش اوج میگیرد و زمانی بحضیض میگراید و بساده ترین بیان عامیانه عمیق ترین جریان روز را تحلیل میکند.

در این زمان لغات و ترکیبات تازه ای از قبیل مجلس - کابینه - استبداد - مشروطه و غیره در زبان فارسی راه یافته بود. این ترکیبات و لغات از مقالات روزنامه ها و میزهای خطابه و منبرهای موعظه بشعر نیز رسوخ کرده بود و ما در این زمان باینگونه غزلها نیز برخورد میکنیم:

فرصت گوید:

با چه قانون اساسی در کدامین دادگاه
ریختی ای مستبد، خون من مشروطه خواه
ترکنازی، فتنه بازی، جنگجویی، رهزنی
بلعجب کمیسوئی دارد آن چشم سیاه
لعل را جانبخش خواندی زلف را آرام دل
دلبرا کابینه برهم زن که کردی اشتباه
عالمی آشفته خواهد شد که از صد جرعه دل

انجمنهایی است سری اندر آن زلف دوتاه
فرصت وماوشما درمشورت دادیم رای
کز بتان مجلسی دل بر نگیریم و نگاه
و بهار در مخمسی گوید :

مه سوال بیاراست سپاه انجم

داد دیشب بمه يك روزه يك «التیمانوم»
گفت « بایکوت » عمومی بردار از خم
در خمخانه کن آزاد بروی مردم
اشعار وطنی اغلب پر از این گونه
لغات و ترکیبات تازه است .

در این زمان هنوز کمتر کسی در فکر
آن بود که در قالب شعر فارسی تغییری
دهد . تنها گروه معدودی باین اندیشه
بودند که دامنه انقلاب را نیز تا قلعه های
فصائد بکشانند . از طرف اینان گویا کوششی
برای برهم زدن شعر عروضی (بتقلید
از اشعار اروپائیان) بروز کرد ولی کارشان
نگرفت و در اغلب جراید مورد استهزاء
واقع شدند .

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد در مجله
«کاوه» شماره ۴۵ه از (رساله ای که در سال
۱۳۲۰ قمری در اسلامبول چاپ شده) شعر
زیر بنام «آینه دل» آنهم بقصد سخره چاپ
گردیده است و قسمتی از آن اینست :
آینه دل من مفتون ! که چهره
منظور را بصفحه صاف تو دیده و
مجلوب محض گشته ز عالم پریده و
می بردم ز عکس رخ یار بهره

— دیربست کز فلاخن دستم شکسته ای
بشکسته و ببرکه خونین نشسته ای
خون خورده ای و زنگ شبهه رنگ بسته ای ..
و شعر با این «بند» خاتمه می یابد :
ای تو ... تو کیستی ؟ ... که دوش غوطه
میزنی ؟ ...

این بینوا مباد خدایا نگار من :

ایران

دریغ ! ...

وای تبه روزگار من ! ...

.....

چنانکه ملاحظه میفرمائید اولاً شعر فوق
بطرزی که تا آن زمان سابقه نداشت نقطه
گذاری شده ، ثانیاً کاملاً رعایت قافیه در آن
نشده است .

و باز در همان مجله شعری (از یکی از
جراید مهمه ایالات ایران) نقل میکند که
از حیث ترکیب قوایی با شعر ما متداول ما
فرق دارد . عنوان این شعر «ای جوان ایرانی»
است و دو بند آخر آن اینست :

.. يك فصل تازه میدمد از بهر نسل نو

يك نوبهار بارور آماده درو ...

برخیز و حرز جان بکن این عهد نیک فال

برخیز و باز راست کن آن قد تهمتن

برخیز و چون کمان (آ) که زه کرد شست زال

پرتاب کن بجانب فردات جان و تن

ودر دوبند دیگر که هر بند چهار مصراع

دارد قافیه مصراع اول با چهارم و مصراع

دوم با سوم مطابقه میکند .

ب- اشعار سیاسی : در سالهای بعد از
استقرار مشروطه نوعی دیگر شعر بوجود آمد
که باید آنرا شعر سیاسی گفت . شعر سیاسی
در تاریخ ایران سابقه زیادی دارد منتهی در
هر عصری شکل خاصی داشته است . از شعرای
قدیم پاره ای مانند مسعود سعد و خاقانی با
صراحت بیشتری در امور سیاسی زمان خود
شرکت می جستند . مسعود در یکی از
قصاید خود در انتقاد از وضع حکومت نژاد نوبان
گوید :

هیچکس را غم ولایت نیست

کار اسلام را رعایت نیست

کار های فساد را امروز

حد و اندازه و نهایت نیست

نیست يك ره در این همه اطراف

که در او وهن را سرایت نیست

.....

آخر ای قاضی عمید حسن

از تو این خلق را عنایت نیست

چه شد آخر نماند مرد و سلاح

علم و طبل نیست ، رایت نیست
لشکری نیست کاردیده بچنگ
کارفرمای با کفایت نیست ...

و پاره ای چون سنائی و سعدی بلحن
موعظه و اندرز و گروهی نیز چون حافظ با
کنایات رندانه در امور حکومت‌های زمان خود
مداخله میکرده‌اند .

در سالهای بعد از شهریور علاوه بر غزل و
قصیده و مثنوی که گاه در خدمت شعر سیاسی
بود گروهی از شعرا برای آنکه بهتر بتوانند
با کوتاه و بلند آوردن مصرع‌ها شور و هیجان
بیشتری در شنونده و خواننده ایجاد کنند
و نیز تا زودتر بتوانند موضوعی را که در
همان روز اتفاق افتاده برشته نظم کشند شعر
موزون و بی قافیه را برگزیدند . اینگونه
اشعار چون از هرا حساس و هنر شاعرانه‌ای
عاری بود، تنها در مذاق طرفداران خود ارضی
و اهمیتی داشت .

این اشعار بمثابة سرمقاله‌ای موزون
و یا چند شعر بهم پیوسته بود که فقط يك
حادثه روز را بیان میداشت .
عشق از شعر رخت بر بسته بود و
شعرا با معشوقان خویش وداع میکردند و
باین عنوان که وقت ضیق است و فرصت قاتل
غالبا وعده ملاقات را در سنگر ها و یا در
آینده‌ای دور و نزدیک مینهادند .

در این زمان يك سلسله شعر سیاسی
عامیانه نیز رواج یافت که از اشعار وطنی
عصر مشروطه مخصوصا از نسیم شمال
پیروی میکرد ولی نه بآن شیوایی و تازگی ..
مسلم است که مقید شدن شاعر باین
امر که حتما شعرش یکی از موضوعات روز
باشد و از هدف مشخصی دفاع کند موجب
رکود و انجماد شعر فارسی شده بود .
چنانکه اگر باز هم سیاست از شعر جدا
نمی افتاد شاید ذوق و تخیل برخی از
شعرای ما تا این اندازه رشد و فوران

نمی یافت .

وقتی اشعار این نیم قرن را از جنبه
های «وطنی» و سیاسی ، عاری سازیم چند
نوع دیگر شعر بسپیکهای گوناگون در ادبیات
معاصر میتوان یافت .

جنبه های «کهنه و نو» در شعر فارسی
از چندی پیش در جزایر و مجلات مورد
بحث و گفتگو واقع شده که شاید
در بساره آن برای خوانندگان ما کسل
کننده باشد ما نیز در این باره سرخویش
میگیریم و راه مجانبیت در پیش . و فقط
از لحاظ سیر و تطور شعر چند کلمه‌ای
می‌نگاریم .

امروز گروهی هستند که همچنان غزل
میگویند یا قصیده می سرایند . در عین
حال که غزلشان دلکش و لطیف و قصائدشان
ارجمند و محکم است ، نمیتوان گفت در
زمینه شعر فارسی کار تازه ای میکنند و
با اثر گرانبهائی بوجود میآورند .

ناگفته نماند که باید بهار را در قصیده و شهریار
را در غزل مستثنی ساخت ، زیرا قصیده بهار
و غزل شهریار قصیده و غزل قرن ما هستند .
عده‌ای دیگر اشعاری میسرایند که در

آن رعایت قافیه (بطور اجبار) نمیشود و طول
مصرعها کوتاه و بلند میگردد . باین نوع شعر
هرچو که باشد در زمان ماسهر «نو» میگویند .
اگرچه برخی از سراینندگان این شیوه از شعر
عنوان «شعر نو» را مبتذل میدانند . و همچنان
که در شعر عروض یکی حافظ است و از همان
کلمات متداول چون گوهر تراش چیره
دست این دوبیت رامیسازد :

یاد باد آنکه رخت شمع طرب میافروخت
وین دل سوخته پروانه بی پروا بود
یاد باد آنکه چو باقوت قدح خنده زدی
در میان من و لعل تو حکایت ها بود
و پیشوای معاصر دیگری این بیت بی
سروته را :

شمعی شدم که سوزم نوسازم باشک و آه

حسرت در این معامله پروانه من است !
 از سراینندگان شعر نو نیز گروهی
 ماهر و چیره دست وعده ای بیمایه مقلد
 هستند. دسته اول در ساختن شعر موزون و مقفی
 صاحب قدرت و توانائی هستند . اینان برای
 آنکه افکار و تعابیر خود را در قالب
 تازه ای بریزند این نوع شعر را برگزیده اند،
 نمیتوان در این مورد بر باعیاات نیما و غزلهای
 سایه رجوع کرد . اینان شعرشان لطیف
 و تخیلشان قوی و مفاهیم و موضوعات سخنشان
 وسیع و عمیق و متنوع است . برای مثال دو
 نمونه از دوتن که رقصی را وصف کرده اند
 نقل میکنیم تا صدق گفتارمان معلوم شود.
 یکی گوید :

ای کاش ... ای کاش ...

آن عکس تو از قاب در آید
 همچون صدف از آب در آید

جان گیری و بر نقش گل و بوته عالی بنشین
 آنگاه به تن پیرهن از شوق بگری

پستان تراز شوق بلرزد

پر شور برقصی

اینچور برقصی

آنچور برقصی (شاعر در اینجا برقصی پس
 میخیزد)

آنگاه تن برهنه را خسته نمائی
 بر بستر من نقش شود پیکر گرمت

اندام پراز آتش نرمت

آنگاه زخم پرده بیکسو

گویم که من اینجا بلب پنجره بودم
 گویی که نه ...؟ ای وای ...!

آنجا توب لب پنجره بودی ...؟

و دیگری که در شعر دستی دارد همین صحنه
 را چنان لطیف و شیوا سروده که برخی از

ابیاتش نظامی را بخاطر می آورد :

بیا برخیز و پیراهن رها کن

گره از گیسوان خفته واکن

قربباشو

گریزا شو

چه عطر نغمه کز چنگم تراود

بتاب آرام و درابر هوا شو

• • • • •

بهر پرواز کن دیوانگی کن

ز جمع آشنا بیگانگی کن

چو دود شمع شب از شعله برخیز

گریز گیسوان بر بادها ریز

به پرداز

ببرهیز

چو رقص سایه ها در روشنی شو

چو پای روشنی در سایه ها رو ...

... برقص آرام برسیم ربابم

پریشان شو بر احواج شرابم

بنا بر این نباید قطار مضراهای کوتاه

و بلند را شعر نو بمعنی واقعی دانست . در

این شیوه چنانکه گفتیم شعر سیاسی نیز

سروده شده و اشعار سست و بیمایه زیاد

میتوان یافت . بلکه باید با چشمی بینا تر و دلی

گشاده تر در آن نگریست .

در میان شاعران نوساز دو نوع دیگر

شعر متداول است :

یکنوع آن شعری است که نه وزن دارد

و نه قافیه . شعر در عرف این سراینندگان

همان معنی منطقی آن یعنی کلام مخیل است

که وزن از لوازم آن نیست و فقط بدان سبب

آزرا توام با وزن می آورند که خیال انگیز تر

گردد . اینجا است که باید میان شاعر و ناظم

فرق گذاشت . چه بسا کسان که شاعر اند و ناظم

نیستند و چه بسا کسان که ناظم اند و از شاعری

بی بهره . بقول بهار :

صنعت سجع و قوافی هست نظم و شعر نیست

ای بسا ناظم که حرفش نیست الا حرف مفت .

ای بسا شاعر که اودر عمر خود نظمی ساخت

وی بسا ناظم که اودر عمر خود شعری نگفت

مثلا بیت زیر :

اگر رفیق شفیتی درست پیمان باش

حریف حجره و گرمابه و گلستان باش

که فقط يك اندرز بی پیرایه و عاری از هر

تخیلی است و شعر نیست .

و این عبارت گلستان :

در آن میان جوانی بود میوهٔ عنفوان شبایش
نورسیده و سبزهٔ گلستان عذارش نودمیده
شعر است و نظم نیست .

خلاصه این شعرای غیر ناظم سازندگان
نوعی شعراند که از آن به (شعرسپید) تعبیر
میکنند . متأسفانه از آنجا که در نظر عامه
پشک و مشک بیک نرخ است برخی از
کبسه بران بازار ادب که هزار دعوی باطل دارند
در ضمن آنکه «فلسفه کهن» یونان را می نویسند
و برای آنکه مردم «غلط ننویسند» میکوشند
و رنج میبرند و دوادین شعرای سلف را
از لوث خطاهای ناسخان بی مایه میری
میسازند ، نثرهای عاری از فصاحت و عاطل
از حلیهٔ بلاغت را سر هم کرده دیوانی بنام
«مجموعهٔ شعر سپید» منتشر ساخته اند .
ما ازین دیوان چیزی نقل نمیکنیم . خوانندگان
بکتاب «پنجره» مراجعه کنند . تنها برای
نمونه بیش چند از اشعار «سیاه» این شاعر
را ذکر میکنم :

مه پاره امشب آمدی جانم فدای خاک پایت
شعر من آهنگ من یکسر بقریان و فایت
از وفا بسپرده ای ره نازمت ای نازنین رو
میزبان تو منم دل را دهم یکسر برایت
گل تویی ساغر تویی دیوانه و سرگشته من
ای خوشا دیوانگی سرگشتگی اندر قفایت
مهوش مهپاره ای سر دستهٔ افسونگرانی
من یقین دارم که شاه دخترانی !

برای اطلاع از بقیه اشعار این شاعر
به کتاب «اشک و بوسه» مراجعه فرمائید .
از این روست که در اینجا نیز متذکر
میشویم که فقط انشاء کودکانه ای نوشتن
و سپس وسطش را بامداد پاک کن پاک کردن
وتکه ها را زیر هم چیدن شعر سفید نیست .
هزار نکتهٔ باریکتر ز مو اینجاست . آنهایی
قادرند شعر «سفید» بگویند که در شعر
«سیاه» فارسی قدوتی داشته باشند .

نیمی از کتاب «هوای تازه» را شعر «سفید»
سیاه کرده ، اما شاعر «هوای تازه» از آن دو
در کار خود توفیق یافته که در سرودن شعر
موزون و مقفی از بسیاری از مدعیان آن
توانا تر است . او که شعر سیاه را چنین
میسراید :

من سلام بی جوابی بوده ام
طرح وهم اندود خوابی بوده ام
زادهٔ پابان روزم زین سبب
راه من یکسر گذشت از شهر شب
چون ره از آغاز شب آغاز گشت
زین سبب راهم همه در شب گذشت ...
لاجرم شعرا «سفید» ش اینچنین دل انگیز
و طرب افزاست :

برای زیستن قلبی لازم است
قلبی که دوست بدارد . قلبی که دوستش بدارند
قلبی که هدیه کند . قلبی که بپذیرد .
قلبی که بگوید . قلبی که جواب بگوید
قلبی برای من ، قلبی برای انسانی که من
میخواهم
تا انسان را در کنار خود حس کنم .

نوع دیگر از اشعاریکه در جرگهٔ «شعر نو»
در آمده شعری است که آنرا «سورآلیستی»
میگویند : اشعار «سورآلیستی» که در قیافهٔ
«سپید» و «سیاه» خود نمائی میکنند و این
نوع شعر است که بیشتر بصورت حربه ای
بدست مخالفان «شعر نو» در آمده و همیشه
از آن بادشنامهای «جیغ بنفش» و «غار کبود»
یاد میکنند .

البته سورآلیستها هم برای خود
حسابهایی دارند که آنرا نادیده نمیتوان
گرفت . (رک مکتبهای ادبی از صفحه ۳۰۰
به بعد) و اگر روشهای سورآلیسم بر
اصول : هزل ، جهان شکفت ، رویا و دیوانگی
مبثنی باشد ساختن اینگونه اشعار زیاد هم
نابخردانه نیست . برای نمونه شعر «سپید»
زیر را بخوانید :

از رگهای خاموش شدهٔ خورشیدی تاریک

فارسی بر میخوریم که از این تندوویها
مصون مانده است .

در این اشعار وزن وقافیه حفظ شده
و فقط برای سهولت ، قوافی را مختصر
کرده و هر چند آنرا از چهار مصراع که غالباً
قافیه مصراع دوم و چهارم مطابقت میکنند
تشکیل داده اند .

«کبوتران من» اثر استاد شادروان بهار
در سال ۱۳۰۱، بدین شیوه سروده شده
است .

شعر چهار مصراعى فوق امروز قالب
شعر متداول اکثر شعراى جوان ماست.
ماروى این شعر در شماره آینده در زمینه
اشعار فروغ فرخزاد بحث خواهیم کرد .

ع . آیتی

زهر سَفید

اند بیرون آورد وبا قلمی ساحرانه شمای
اجتماعی که در آن زندگی میکنند طراحی
نماید .

«مأمور عالیرتبه که پیوسته به «مد»
التماس میکرد تا بچه دار نشود و قتیکه
پای برد پزشک ماهری را . خدا بسرافشان
فرستاده است سخت راضی شد ، هرگز
خود را در زندگی چنین سعادتمند ندیده
بود .

جراح جوان باین مبلغ جزئی
اکتفا کرد و در عین حال پشتیبانی مأمور
عالیرتبه شعبه عفت عمومی را برای خود
تأمین کرد»

- البته بیان مفاسد و انحرافات
بتحوی که هم دلنشین و شوق آور و هم در
عین حال آموزنده و تهدیب کننده باشد، در
قالب کتب کلاسی که سرانجام بجملة معروف «از این
حکایت نتیجه میگیریم» منتهی میشود ،
هیچوقت اثر بخش نبوده است ، بصورت
کلمات قصار هم که در حقیقت اندوز و

قطره ای چکید
و سایه سیاه و سردی از مرمر گور قلب
من روئید .

نه سایه پرنده رهگذری بر آن وزید:
نه سایه نسیمی شعله کشید
نه سایه تیغ آخته خورشیدی بر آن تابید
ونه سایه آوای سبز بهاری در آن تراوید
خاکستر سبز دوسبزه ستاره ها

طنین آسمانهاست

مرداب سیاه سکوت سایه

طنین رنگبار فریاد هاست

پرتو تاریک آفتابها

انعکاس خاموش ترانه هاست

(گلوریا فرمی . هنر نو شماره ۳)

از اینها که بگذریم ، بنوعی دیگر از شعر

کو کائین

اثر پیتی گریلی

ترجمه رضا سیدحسینی

انتشارات آبخاز - قطع رقعی

۲۱۶ صفحه قیمت ۴۰۰ ریال

پیتی گریلی نویسنده معاصر ایتالیایی
همانطور که در مقدمه کتاب ذکر شده در ایران
شناسانیست . کوکائین اولین اثریست از
او که بفارسی ترجمه شده است - بطور کلی
شیوه بیان او طنزآمیز و درآلارش خواننده
بمعض شروع اولین صفحه ، روح سرکش
و طبع شوخ او را می بیند - ممکن نیست
صفحه ای از نظر بگذرد و در آن نکته
و مطلبی زیرکانه بچشم نخورد .
میل مغرطی بشکستن میانی و اصول دارد
و سعی مینماید مردمان را از جلدی که
بمناسبت حرفه و کار خود در آن فرو رفته

بود ، مناظر قطبی نقاشی شده بود - برفهای بی‌حد و حصر و توده یخهای مسطحی که دسته های پنگوئن بر آنها نشسته بودند از درو دیوار بچشم میخورد ، چون فقط قسمتهای پائین آینه ها نقاشی شده قسمت های بالا خالی بود ، طبعاً هر آینه ، مناظر آینه رو برو را بصورت نا متناهی منعکس می ساخت و پشت سر هم می گسترده - پنگوئن ها نیز حال مردان فراق پوش را داشتند که دست به پشت زده و ایستاده اند.

کوکائین سرگذشت جوان خبرنگاری است که مأمور تهیه اخباری از محافل کوکائینی ها میشود ولی بمصدق این شعر سعدی : شد غلامی که آب جو آرد - آب جو آمد و غلام ببرد - خود گرفتار این زهر سپید میگردد - در تکاپوی این گرد جهنمی بمجالس اعیانی راه پیدا میکند ، عشق شومی جاصل این رفت و آمدهاست و کمی بعد عشق رقاصه زیبایی هم اضافه میشود و این دو او را به ننگین ترین درکات رذالت و پستی می کشانند که سرانجام منجر بخودکشی میشود - در حقیقت آنچه او را تا این درجه بی اراده و بری از زندگی می کند اثر تخریب کننده کوکائین است. خاصیت این گرد شوم عجیب است ، دیده شده که معتاد بان بسرعت صفات عالی انسانی را از دست میدهد ، بتمام قوانین و نوامیس بی اعتنا میشود ، از اجرای هر جرم و جنایتی بشرطی که این ماده بلاخیز باو رسد روگردان نیست ، بالاخره هم بقدری وازده میشود که از درخشندگی حیات خسته میگردد و بدست خود شمع زندگی را خاموش میکند :

«ما مردهای این عصر همه خود را می کشیم و کوکائین نیز عالیترین نمونه زهرهائی است که بکار می بریم - کوکائین، کوکائین ، همان مرگه اختیاری است که هر کدامان با صدای دیگر و با کلمات دیگر

نصیحت های متبلور شده اند چیز مطلوبی از آب در نیامده ، چون بشر اصلاً از اندرز و نصیحت گریزان است و همیشه در مقابل آن عکس العمل عصیان آوری بروز داده است قطعاً نحوه گفتاری برای خواننده جالب و آموزنده است که نویسنده او را کمی در تباهی و فساد گردش دهد تا بطریق لقمان از بی ادبیا ادب آموزد و پستی گرایی با ظرافت چنین روشی را در نویسنده بکار برده است .

درواقع غرقاب تباهی و زشتی های جامعه سرمایه داری را عیان مینماید و در آن یکی دو قهرمان بدبخت را غوطه می دهد. سرنوشت شوم آنها نتیجه ایست که خواننده بدوق سلیم خود باید از ماجری بگیرد :

«زنهای بومی که پستانهاشان روی شکم افتاده بود ، کودکانشان را که با چادری بشکم بسته بودند شیر می دادند و بچه ها درست با همان لاییدی که پدران چمبائمه زده شان قلیان می کشیدند ، پستان مادرانشان را می مکیدند .

- بچه لخت چهار پنج ساله ای شلوار «تیتو» را چسبید و بالهجه بسیار بدی گفت : ارباب من دارد يك مادر ده فرانك بده با شما می خوابد ... تیتو کوشید که خودش را از دست او رها کند ، بچه باز اصرار کرد و این بار گفت ارباب من دارد يك خواهر هفت ساله خیلی قشنگ خواهر ، با شما می خوابد ، اما بیست فرانك »

«کاخ ریلاقی مادام (کالانتان) ماتشد توده استخوانی سفید و بسان معابد یونانی مدور بود و جبهه آن نیز مستطیل شکل و مانند برگه دسته گل شب زفاف سبزرنگ بود -

.... این ، (سالن پنگوئن ها) بود ، روی آینه هائی که همه دیوار ها را پوشانده

سپید رنگسکه «هنرمنج» را پیدا کرده است، یعنی آنکس که مصرفش بیشتر باشد بالنتیجه هنرش افزونتر است، خدمت بزرگی است و امیدواریم همانطور که در مقدمه وعده داده شده به ترجمه سایر آثار این نویسنده شوخ طبع نازک بین همت گمارند.

بسی خود میخوانیم»
- این سیر فقهائی را در کتاب کوکائین میتوان بخوبی دید و عبرت گرفت. ترجمه جالب آقای سید حسینی دربنامی که متأسفانه بازار هنر کسادی وحشتناکی گرفته و هنرمند بوجودی اطلاق میشود که بیش از سایر مردم در فساد و تباهی غوطه ور باشد و این گرد

نامه ها

در طی ماه گذشته اشعار، داستان ها و نامه های دیگر فراوانی رسیده است که برخی از آنها مستلزم بحث مفصل است. امیدواریم بتوانیم در شماره آینده به همه آنها پاسخ بدهیم، و همچنین امیدواریم که خوانندگان عزیز ما اگر اندکی از طرف مادر جواب می بینند، به این حقیقت که برای تحلیل و بحث مکفی وقت مکفی لازم است ما را خواهند بخشید.

